

خيار مجلس وکیل از منظر شيخ انصاری و محقق خوئی

محمد حسين جعفری^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۹

چکیده

امروزه بسیاری از مردم برای انجام معاملات تجاری یا شخصی، وکیل استخدام می کنند به طوری که دیگر خودشان در مجلس عقد حضور ندارند و وکیل شخصا انشاء کننده عقد می باشد. یکی از پرسش های مهم این مسئله، این است که آیا وکیل مانند موکل اش دارای حق خيار مجلس می باشد تا او بتواند زمانی که در مجلس عقد حضور دارد، معامله را فسخ کند یا خیر؟ در این مقاله ضمن تقسیم انواع وکالت به وکیل در اجرا صیغه و وکیل تام الاختیار در معامله و وکیل تنها در شراء یا بیع، و بررسی دیدگاه های شيخ انصاری و مرحوم خوئی و بیان ادله شان، به این نتیجه میرسیم که در قسم اول شيخ انصاری قائل به عدم ثبوت حق خيار مجلس برای وکیل است و برای مدعایش ادله ای را ذکر می کند و محقق خوئی هم در این قسم، هم عقیده با شيخ است با این تفاوت که دلایل شيخ را در اثبات مدعا ناتمام میداند و ادله دیگری را برای اثبات مدعی خود، اقامه می کند. در قسم دوم، طبق دیدگاه هر دو فقیه، خيار مجلس برای وکیل ثابت است و در قسم سوم، شيخ انصاری قائل به عدم ثبوت حق خيار برای وکیل است اما محقق خوئی ضمن رد ادله شيخ انصاری، قائل به ثبوت حق خيار برای وکیل کذایی می باشد.

کلیدواژگان: وکیل، موکل، متبایعان، عقد، خيار مجلس

^۵ دانش پژوه سطح دوم حوزه علمیه قم

مقدمه

عقد بیع یکی از شایع‌ترین معاملات از قدیم الایام تا به امروز در بین بشر می‌باشد. به طور عادی مردم خودشان عقد بیع را انشاء می‌کنند اما گاهی لازم می‌شود که صاحبان اموال همه یا بخشی از معامله‌شان را به وکیل بسپارند؛ مانند زمانی که به دلیل مشغله فراوان امکان حضور در مجلس عقد را ندارند و یا به دلیل بی‌سوادگی یا ناآگاهی از قواعد و قوانین حاکم بر معاملات از مداخله مستقیم در معامله و ضرر کردن در آن بترسند.

یکی از احکام بیع در فقه اسلامی این است که متعاقدين اگر مالک باشند، می‌توانند تا زمانی که در مجلس عقد حضور دارند، معامله را فسخ کنند که در اصطلاح فقه به این حق فسخ، خيار مجلس نام‌گذاری شده است.

نکته اینجاست که در معاملاتی که مالک حضور ندارد و وکیل، عقد را انشاء می‌کند، با عنایت به اتفاق فقها نسبت به صحت معامله این سوال پیش می‌آید که آیا حق خيار مجلس به وکیل منتقل می‌شود یا خیر؟

در نگاه اولیه به این سنخ از معاملات به نتیجه قطعی‌ای نمی‌رسیم زیرا از طرفی وکیل قائم مقام موکل است و تمام حقوقی که برای موکل ثابت است برای وکیل هم ثابت می‌شود. لذا می‌توانیم قائل به ثبوت خيار برای وکیل شویم؛ اما از طرف دیگر، حدود اختیارات وکیل در همان اندازه‌ای است که موکل برای آن تعریف کرده است و موکل فقط مأمور انشاء عقد می‌باشد و موکل اجازه‌ای نسبت به فسخ معامله، به وکیل نداده است. با این توضیح به نظر می‌رسد که حق خيار مجلس از مالک به وکیل منتقل نمی‌شود؛ به عبارت دیگر وکیل خيار مجلس ندارد.

در چنین حالتی با توجه به شیوع چنین معاملات در بین مردم و ضرورت علم به حکم اش، پرسش‌هایی مطرح می‌شود از این قبیل که: خيار به چه معناست؟ خيار مجلس به چه

معناست؟ و کیل به چه کسی اطلاق می‌شود؟ و کیل چه اقسامی دارد؟ چه ادله‌ای برای ثبوت خیار مجلس برای هر قسم از وکلاء وجود دارد؟

پیشینه

قدمت پردازش به این مسئله به علامه حلی برمی‌گردد که در کتاب تذکره الفقها به این مسئله پرداخته است و همچنین محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد و شهید ثانی در کتاب مسالک و مرحوم بحرانی در کتاب حدائق الناضره و شیخ انصاری در کتاب المکاسب و محقق خوئی در کتاب مصباح الفقاهه و مرحوم امام خمینی در کتاب البیع هم به این مسئله پرداخته‌اند. اما مقاله این که به بررسی دیدگاه شیخ انصاری و محقق خوئی پردازد، یافت نشده است و در این مقاله، به بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم.

مفهوم‌شناسی

۱- خیار

ماده خیر در باب افتعال (اختیار) به معنای قدرت و سلطنت و نیز مجبور نبودن به کار می‌رود (فرهنگ ابجدی: ماده خیر). اسم مصدر اختیار بنا بر تصریح اهل لغت خیار است که به همین معنای مصدری استعمال می‌شود با این تفاوت که در مصدر صدور از فاعل و انتساب به فاعل منظور و ملحوظ است، بخلاف اسم مصدر که در آن به اصل قدرت و سلطنت داشتن نظر شده است.

اما در اصطلاح گروهی از متأخرین از جمله فخرالدین خیار را به «مالک بودن فسخ عقد و قدرت داشتن بر ازاله و ابطال عقد» (فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۱۳۸۷ش: ج ۱، ص ۴۸۲) معنا کرده است. همچنین صاحب جواهر (اصفهانی، جواهر الکلام، ۱۴۲۱ هـ ق: ج ۲۳، ص ۳) و عده‌ای از فقها از جمله محقق طباطبایی (طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۴۱۸ هـ ق: ج ۸، ص ۱۷۷) و فاضل

مقداد (فاضل مقداد، التفتیح، ۱۴۰۴ هـ ق: ج ۲، ص ۴۳)، خیار را به معنای مالک بودن انسان و قدرت داشتن او بر اقرار و ابقاء عقد یا ازاله و فسخ آن بیان کرده است.

۲- خیار مجلس

مجلس اسم مکان از جلوس، به معنای محلی است که فرد یا افراد در آن می‌نشینند. وقتی سخن از خیار مجلس به میان می‌آید، ظاهر عبارت به این معنا خواهد بود که معامله‌ای از سوی طرفین انجام شده است در حالی که بر روی زمینه نشسته‌اند. با مراجعه به معنای اصطلاحی خیار مجلس در منابع فقهی مشاهده می‌شود که این خیار انحصار در مصداق نشسته بودن طرفین ندارد؛ بلکه مراد از آن اجتماع طرفین در یک مکان است؛ اعم از اینکه در حالت نشسته یا دراز کشیده یا غیره باشند.

نتیجه اینکه واژه مجلس در این عبارت به معنای لغوی به کار برده نشده است؛ بلکه هیئت اتصالیه هنگام عقد مراد است. بر این اساس استفاده از این واژه در عبارت خیار مجلس، از باب تعبیر به فرد غالب است (انصاری، المکاسب، ۱۴۱۵ ق: ج ۵، ص ۲۷).

خیار مجلس یکی از چند خیاری است که در شرع مقدس اسلام برای معاملات بیع مطرح شده است. تحقق خیار مجلس در هر معامله، به این معنا است که متعاقدین تا زمانی که در مجلس عقد هستند، می‌توانند عقد بیع را فسخ کنند و وقتی که تفرق حاصل شد، در صورتی که خیار دیگری وجود نداشته باشد، عقد لازم می‌شود. این نکته حائز اهمیت است که خیار مجلس مختص عقد بیع است و در عقد های دیگر جاری نمی‌شود (انصاری، المکاسب، ۱۴۱۵ هـ ق: ج ۵ ص ۲۷).

۳- وکیل

وکیل در معنای لغوی به کسی اطلاق می‌شود که امر دیگری را انجام می‌دهد (لسان العرب: ماده وکل).

وکیل در اصطلاح حقوقی به کسی اطلاق می‌شود با عقد وکالت جانشین شخصی در امری بشود. وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید (قانون مدنی: ماده ۶۵۶).

در اصطلاح فقهی هم به همین معنا است. شهید اول در کتابش وکالت را به معنای عقدی که به موجب آن، کسی، دیگری را برای انجام کاری، جانشین خود قرار می‌دهد و به کسی که نماینده می‌شود، وکیل می‌گویند (شهید اول، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشغیه، ۱۴۱۰ هـ ق: ج ۴ ص ۳۶۵).

حکم تعلق خیار مجلس به وکیل

این پژوهش به دنبال تبیین حکم خیار مجلس و تعلق آن به وکیل، به بررسی دیدگاه دو تن از اساطین فقه، یعنی شیخ اعظم انصاری و محقق خوئی پرداخته است.

۱- دیدگاه شیخ انصاری

شیخ اعظم انصاری و کلا را از لحاظ میزان اختیاری که از سوی موکل دارد، به سه گروه تقسیم می‌کند.

الف) قسم اول

اولین قسم از وکلا در کلام شیخ عبارت است از وکیلی که فقط برای اجرای صیغه بیع وکیل شده است و جز آن اختیار و سلطنتی در معامله ندارد. نظیر این وکیل کسی است که از سوی زوجین برای اجرای عقد وکیل می‌شوند (انصاری، المکاسب، ۱۴۱۵ هـ ق: ج ۵ ص ۲۸).

شیخ انصاری همانند محقق ثانی (محقق ثانی، جامع المقاصد، ۱۴۱۴ هـ ق: ج ۴ ص ۲۵۸) و شهید ثانی (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ هـ ق: ج ۳ ص ۱۹۴) مدعی است که این قسم از وکلا، خیار مجلس ندارد. وی برای اثبات مدعای خود پنج دلیل ذکر می‌کند (شیخ انصاری، مکاسب، ۱۴۱۵ هـ ق: ج ۵، ص ۲۸):

تبادر: در ادله خیار مجلس بیشترین تأکید به عنوان «البیعان بالخیار» تعلق گرفته است. مدلول کلمه البیعان طرفینی هستند که عنوان بیع مستقیماً - و نه با واسطه - بر آنها صدق کند؛ به عبارت دیگر البیعان ظهور در بایع و مشتری حقیقی دارد و بر غیر آن دو صدق نمی‌کند. بر این اساس و کیل که صرفاً برای اجرای صیغه انتخاب شده است، خارج از مدلول این تعبیر می‌باشد و به اصطلاح متبادر از این عبارت نیست.

یکی از شرایط تحقق خیار مجلس این است که صاحب خیار قدرت تصرف در مال معامله شده را داشته باشد. یکی از مصادیق تصرف این است که اختیار بازگرداندن مال را داشته باشد تا بتواند فسخ معامله را تحقق بخشد. و کیلی که صرفاً برای اجرای صیغه انتخاب شده است، این اختیار و سلطنت را ندارد. از این جهت خیار مجلس شامل چنین و کیلی نمی‌شود.

در باب خیار حیوان، روایاتی وجود دارد که خیار مجلس مقرون به خیار حیوان ذکر شده است و در خیار حیوان کسی قائل به وجود خیار برای و کیل در اجرا عقد نشده است؛ از این رو به دلیل قرینه وحدت سیاقه، در خیار مجلس هم باید قائل به عدم وجود خیار برای و کیل در اجرا عقد شویم.

هیچ فقیهی قائل به وجود خیار برای و کیل کذایی در سایر خیارات (خیار غبن، خیار عیب و ...) نشده است و در خیار مجلس باید به دلیل وحدت سیاق قائل به عدم خیار شویم.

یکی از فوائد جعل حکم خیار مجلس تروی است. تروی در لغت به معنای اندیشیدن است. شارع مقدس به واسطه جعل این خیار به صاحبان اموال فرصت داده است تا بعد از انجام معامله نیز بتوانند درباره سودمند بودن یا نبودن معامله فکر کنند و مصلحت خویش را برای بار دیگر بسنجند. نتیجه این سنجش و تأمل دوباره درجایی ظاهر می‌شود که نسبت به معامله پشیمان بشوند. بر اساس تعلق حق خیار مجلس امکان فسخ معامله برای آنان وجود خواهد داشت. با این توضیح روشن می‌شود که و کیلی که صرفاً برای جاری ساختن عقد انتخاب شده است، امکان و

حتی حق تأمل درباره مصلحت داشتن یا نداشتن معامله ندارد. پس خیار مجلس برای وی منطبق با حکمت جعل آن نیست.

ب) قسم دوم

دومین قسم از اقسام سه گانه وکلا در بیان شیخ انصاری عبارت است از وکیلی که نه فقط در اجرای عقد معامله، بلکه در تمام تصرفات مالی به او وکالت داده شده است. با وجود چنین وکالت همه جانبه‌ای وی علاوه بر اختیار داشتن در فروش مال موکل، حتی از امکان اقاله و فسخ نیز بهره مند است. مشابه این اختیار همه جانبه اختیاری است که عامل مضاربه دارد؛ کسی که سرمایه را از دیگری می‌گیرد و طبق صلاحدید خود در هر زمان و شرایطی که صلاح بداند وارد، و یا از معامله خارج می‌شود.

شیخ انصاری حق خیار مجلس را برای این قسم از وکلا جاری دانسته، چنین استدلال می‌کند که عبارت البیعان بالخیار در متن روایات با صراحت بر وجود چنین خیاری دلالت دارد؛ زیرا در چنین شرایطی وکیل واقعا مصداق بایع یا مشتری محسوب می‌شود، چرا که مستقیما تصمیم بر معامله و تحقق بخشیدن به آن در دست اوست، نه اینکه صرفا آلت و ابزار بی اراده‌ای برای صاحبان اموال و مجری عقد باشد (شیخ انصاری، مکاسب، ۱۴۱۵ق:ج ۵، ص ۳۰).

ج) قسم سوم

آخرین قسم از وکلا عبارت است از وکیلی که به نوعی حد وسط دو قسم سابق است. یعنی نه صرفا برای اجرای عقد وکیل است و نه آن قدر اختیار دارد که هر گونه تصرفی در اموال موکل داشته باشد. این قسم از سوی موکل وکالت داده می‌شود تا مال مشخصی را برای موکل خود بفروشد یا خریداری نماید. بدین ترتیب هم اجرای عقد و هم انجام معامله به دست او سپرده می‌شود. اما چنین نیست که مطلق تصرفات را به او داده باشند (شیخ انصاری؛ مکاسب، ۱۴۱۵ ه ق: ج ۵، ص ۳۲).

از دیدگاه شیخ انصاری این قسم از وکلا مثل قسم اول دارای حق خیار مجلس نیست. وی در مقام استدلال برای سلب خیار از او به دلیل دومی که برای قسم اول ذکر شد تمسک کرده است.

۲- دیدگاه محقق خوئی

جناب محقق خوئی برای شروع بحث ابتدا وکیل را به سه قسمت تقسیم می‌کند و سپس ثبوت یا عدم خیار مجلس برای هر قسم از وکلاء را بحث می‌کند.

قسم اول

شخصی که فقط وکیل در اجرا صیغه است به همان توضیحی که قسم اول دیدگاه شیخ انصاری گذشت (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه. ش: ج ۶، ص ۵۸).
مرحوم خوئی برای این قسم از وکلاء، قائل به عدم خیار مجلس می‌باشد اما دلایل شیخ انصاری را مورد مناقشه قرار می‌دهد و سپس دلیل دیگری را برای مدعای خود بیان می‌کند.

نقد دلیل اول شیخ انصاری (تبادر)

اگر منشا انصراف (تبادر) ماده بیع باشد، هیچ شکمی نیست که ماده البیعان به این وکیل کذایی هم صدق می‌کند؛ زیرا بیع به معنای مبادله مالی در عوض مالی است و این معنا هم مقید به اینکه مال برای بایع باشد، نشده است و لفظ بیع اطلاق دارد و نتیجه این اطلاق، صدق بیع بر این قسم از وکلاء است و حتی اگر منشا انصراف، هیئت بیع که همان فعل است باشد، چیزی بیشتر از دلالت ماده بر ذاتش نمی‌کند و باز هم صدق بر وکیل کذایی می‌کند (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه. ش: ج ۶، ص ۵۸).

نقد دلیل دوم شیخ انصاری (فرعیت خیار نسبت به سلطنت بر رد منتقل الیه)

اینکه وجود خیار فرع بر وجود سلطنت بر رد مال منتقل الیه باشد لازم می‌آید که مورد خیار عین منتقله باشد نه عقد و این خلاف مبنای شیخ در معنای خیار است زیرا شیخ خیار را به

معنای فسخ عقد می‌داند نه استرداد عین هر چند که لازمه فسخ، استرداد عین است. پس این دلیل مورد پذیرش نیست (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۶۱).

نقد دلیل سوم شیخ انصاری (اقتران روایی خیار مجلس و خیار حیوان)

مرحوم خوئی این دلیل را از عجائب می‌داند و اینگونه مورد مناقشه قرار می‌دهد که خیار حیوان با خیار مجلس هیچ اتحادی ندارند زیرا موضوع خیار حیوان، مالک است ولی موضوع خیار مجلس، عنوان بیع است و صرف ذکر هر دو خیار در یک روایت، اقتضا اتحاد موضوع ندارد.

شاهد بر مدعای ما این است اگر در یک روایتی بیان شود که خیار حیوان برای بایع و پسر بایع و برادر بایع است، و در روایت (المتبايعان بالخيار...) هر دو خیار ذکر شده است، فقیهی قائل نمی‌شود که خیار مجلس برای بایع و پسر بایع و برادر بایع هم ثابت است (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۶۱).

نقد دلیل پنجم شیخ انصاری (حکمت خیار، تروی است)

این حکمتی که شما بیان کردید مستنبط العله است و این نوع علت، حجت نیست بلکه منصوص العله حجت است که مانع از اخذ به اطلاق روایت می‌شود. این نوع حکمت زمانی جلوگیری از اطلاق روایت میکند که دلیل خیار مجلس، حدیث ضرر باشد و حال آنکه ادله دیگری دلالت بر خیار مجلس می‌کند (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۵۹).

ادله محقق خوئی برای عدم خیار مجلس برای وکیل در اجرا عقد

آیه (احل الله البيع) ناظر به امضا بیع است و خداوند بیع صحیح را حلال قرار داده است و بیعی صحیح است که از سوی مالک یا قائم مقام مالک باشد و اگر از سوی غیر آن‌ها باشد، بیع صحیح نیست. و روایت خیار مجلس هم که می‌گوید (الیعان بالخيار)، مالک و قائم مقام آن

را شامل می‌شود. و وکیل در اجرا عقد که نه مالک و نه قائم مقام است؛ در نتیجه خیار مجلس بر آن‌ها ثابت نیست هر چند صدق بیع بر آنها می‌کند.

بر فرض که تمام ادله‌های ذکر شده، تام نباشند و دلالت بر عدم ثبوت خیار برای وکیل در اجرا عقد نکنند اما موجب عدم تمسک به اطلاق (البیعان بالخیار...) می‌شود.

توضیح دلیل: روایت‌هایی که دال بر خیار مجلس می‌کند (المتبایعان بالخیار) و (البیعان بالخیار)، دلالت بر ثبوت خیار بر انواع متبایعان می‌کند و این سرینانش به نحو اطلاق است زیرا این سریان از جمع محلی به لام فهمیده می‌شود و این دلالت به نحو وضعی نیست بلکه به نحو اطلاق است. از طرفی هم تمامی ادله بالا، منجر به عدم تمامیت مقدمات حکمت می‌شود و در نتیجه نمی‌توان در زمان شک در ثبوت خیار مجلس برای وکیل در اجرا عقد، به اطلاق روایت تمسک کرد.

پس در نتیجه خیار مجلس برای وکیل در اجرا صیغه، ثابت نمی‌شود (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۷۰).

قسم دوم

شخص، وکیل در مجرد انشاء نیست بلکه وکیل در تمام تصرفات مالی است و او وکالت تام‌الاختیار دارد و نه تنها حق دارد که مال موکل را بفروشد بلکه حق اقاله را هم دارد و حق دارد اگر صلاح دید معامله را فسخ کند و دقیقاً مثل موکل عمل می‌کند و تمام اختیارات او را دارا است. مانند عامل مضارب که سرمایه را از شما می‌گیرد و به تجارت می‌پردازد و حق هر نوع دخل و تصرف و معامله و معامله و فسخ و... را دارد.

مرحوم خوئی قائل به ثبوت خیار مجلس برای این قسم از وکلاء است و دلیل آن را هم مانند شیخ انصاری، بایع حقیقی دانستن وکیل است و شمول روایت بر آن‌ها را بدیهی میدانند.

زیرا او حقیقتاً بائع یا مشتری است نه اینکه تنها آلت و ابزار بی اراده ای باشد(خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۷۱).

قسم سوم

شخص، فقط وکیل در شرا یا بیع است و پس آن هیچ وکالتی ندارد به عبارتی دیگر پس از شراء یا بیع، وکالتش از بین می‌رود و او فقط مامور در شراء یا بیع بود.

مرحوم خوئی در این قسم از وکلاء، قائل به ثبوت خیار مجلس می‌باشد و دلیل این مدعی را اینگونه بیان می‌کند(خوئی، مصباح الفقاهه، ۱۳۷۵ ه ش: ج ۶، ص ۷۱):

ثبوت خیار برای اشخاص دائر مدار عنوان وکالت نیست که با از بین رفتن وکالت، خیار هم ساقط شود بلکه مناط برای ثبوت خیار، این است که واژه «الْبَيْع» بر اشخاص صدق کند و واضح است که وکیل مفوض در امر شراء یا بیع، بائع یا مشتری حقیقی است هر چند که بعداً وکالتش از بین می‌رود اما با تمسک به اطلاق روایت (الیعان بالخیار...) این قسم از وکلاء هم خیار مجلس دارند.

نتیجه گیری

نتیجه بررسی دو دیدگاه شیخ انصاری و محقق خوئی در رابطه با ثبوت خیار مجلس برای وکیل اینگونه شد که در ابتدا آن‌ها در صدد بیان انواع وکیل در عقد هستند که این چنین است: وکیل در اجرا صیغه، وکیل تام‌الاختیار در معامله، وکیل در شراء یا بیع فقط.

در قسم اول، شیخ انصاری حق خیار برای وکیل قائل است و برای آن چهار دلیل ذکر می‌کند و مرحوم خوئی هم برای وکیل قسم اول، قائل به عدم حق خیار است اما با این تفاوت که سه دلیل از دلایل شیخ انصاری را مورد مناقشه قرار می‌دهد و دلایل دیگری را برای اثبات مدعای خویش، اقامه می‌کند.

در قسم دوم، بالاتفاق قائل به ثبوت خیار برای وکیل هستند و دلیل واحدی برای اثبات مدعیان ذکر می‌کنند.

در قسم سوم، شیخ انصاری قائل به عدم خیار برای وکیل است اما مرحوم خوئی ضمن رد دلیل آن، دلیلی را برای اثبات حق خیار برای این قسم از وکیل، اقامه می‌کند و قائل به ثبوت خیار مجلس می‌شود.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۲. اصفهانی، محمد حسن بن باقر، «جواهر الکلام»، محقق حلی، چ ۱، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱۴۲۱ ه ق.
۳. بستانی، فواد افرام، «فرهنگ ابجدی»، چ ۲، اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۴. خویی، سید ابو القاسم موسوی، «مصباح الفقاهه»، محمد علی توحیدی، چ ۲، موسسه انصاریان، ۱۳۷۵ش.
۵. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری «کتاب المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات (ط- الحدیثه)»، چ ۱، گروه پژوهش در کنگره، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشغیه» چ ۱، کلانتر، محمد، مکتب الداوری، قم، ۱۴۱۰ ه ق.
۷. طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی، «ریاض المسائل»، چ ۱، محقق حلی، موسسه آل البیت ع، قم، ۱۴۱۸ ه ق.

٨. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، «مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام»، ج ١، گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ١٤١٣ق.
٩. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، «التنقيح» ج ١، محقق حلی، مکتبه ایت الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، قم، ١٤٠٤ ه ق.
١٠. قانون مدنی
١١. فخر المحققین، محمد حسن، «ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد» ج ١، علامه حلی، اسماعیلیان، قم، ١٣٨٧ ه ق.
١٢. محقق ثانی «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، ج ٢، گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ق.